

جمعه گردی های اسماعیل نوری علا

پرسش هایی در دسر آفرین

این یک واقعیت است که اگر بتوانیم دکتر یزدی را به «مبارز»ی تبدیل کنیم که «پیوسته برای رفع استبداد و انسداد عرصه سیاسی و اجتماعی و بسط آزادی های سیاسی و مدنی تلاش کرده است» آنگاه بسیاری از سازندگان بنای ظلم و جور حکومت اسلامی هم از زیر ضربه خارج می شوند و بزودی خواهند توانست، بعنوان قهرمانان ملی، از ملت ایران طلبکار هم بشوند.

esmail@nooriala.com

می توانم به یقین بگویم که همواره، و در ذهن همه کس، مسائلی وجود دارند که شخص، آگاهانه و ناخودآگاه، از پرداختن به آنها طفره می رود و آنها را در پس پشت مشغله های ذهنی دیگر خود بایگانی می کند. اما، همواره، و در مورد همه، یک چنان لحظه ای هم پیش می آید که دوستی، خواننده ای، مخاطبی، خواننده ای، ما را در برابر پرسشی درباره همان مسائل نادیده گرفته شده قرار می دهد و وادارمان می سازد تا، شاید در تلاشی تدافعی، تمام نیروی خود را برای یافتن پاسخی که یک چنین بحث ناخواسته ای را به پایان رساند بکار بریم اما، همچون وقتی که سنگی در آبیگری آرام می افتد و سطح آن را در حلقاتی هر دم گسترنده بر می آشوبد، ذهن ما نیز در برابر اینگونه پرسش ها به تلاطمی ناگزیر دچار می شود و پاسخ خود را برای مقاومت ما برای نشنیدن تحمیل می کند.

من فکر می کنم پرداختن، یا نپرداختن عامدانه، به مسائلی که با حقوق بشر (آنگونه که در اعلامیه جهانی اش آمده) ارتباط دارند، و از جانب اشخاص مختلف در موارد گوناگون مورد اشاره قرار می گیرند، از این دست معماهای ذهنی اند که جایی و زمانی ناگهانه به سطح ذهنیت و خودآگاهی ما فراز می آیند و وادارمان می کنند تا، با موضع گیری صریح و روشن، به پرسش هایی پیرامون شان پاسخی درخور، و در حد امکان منسجم و منطقی بدهیم.

و همین دیروز بود که من با یکی از این پرسش ها از جانب یکی از رفقایم روبرو شدم و اگرچه او عاقبت، لابد از سر ادب و دوستی، سر مطلب را درز گرفت و رفت اما ذهن برآشفته یا برانگیخته من نتوانست به آرامش قبل از این پرسش برگردد؛ تا همین لحظه که نشسته ام تا آنچه را بین ما گذشته مکتوب کنم. دوستم با این پرسش آغاز کرد که «آیا بیانیه "کنشگران سیاسی" برای آزادی دکتر ابراهیم یزدی و نیز اعلامیه جبهه ملی را، در همین مورد، دیده ای؟»

- بله، دیده ام.

- به اسم های زیر بیانیه هم دقت کرده ای؟(1)

- بله، دیده ام که خیلی ها آن را امضاء کرده اند.

- اما من هرچه گشتم اسم تو را در آن میان ندیدم.

یکه خورده و زیرک مآبانه، و شاید برای رفع تکلیف، پاسخ اش می دهم که «کسی برای گرفتن امضاء

به من مراجعه نکرد».

خیره نگاهم می کند و می پرسد: «یعنی اگر گرد آورندگان امضاء به تو هم مراجعه کرده بودند، تو آن را امضاء می کردی؟»

خودم از سکوت حیرت می کنم. مگر نه اینکه همیشه باور داشته ام که وجود زندان سیاسی نشانه وجود دیکتاتوری و استبداد و فقدان یک حکومت ملی مبتنی بر اعلامیه حقوق بشر است و اصطلاح «زندانی سیاسی» خود نشان از وجود حکومت ضد حاکمیت ملی و بی اعتناء به آزادی های مصرح در اعلامیه حقوق بشر دارد؟ مگر نه اینکه یک حکومت متمدن نمی تواند مردمان را بخاطر عقایدشان به زندان بپاندازد و، از این رهگذر، «زندانی سیاسی» بر پا کند؟ و مگر نه اینکه هم اکنون نیز دکتر ابراهیم یزدی بعنوان یک «زندانی سیاسی» در اوین بسر می برد؟ یعنی مگر او نیز (صرفنظر از اینکه پیرمردی هشتاد ساله است؛ با سرطان پروستات و هزار درد دیگر)، بر خلاف همان ملاحظات حقوق بشری مبتنی بر آزادی عقیده، به زندان نیفتاده است؟ و مگر معتقدی که حکومت ضد ملی و مردمی اسلامی می تواند قاضی عادل برای رسیدگی به «جرم سیاسی» (اگر چنین چیزی بتواند وجود داشته باشد) بشمار رود. پس تردید تو در پاسخ گوئی چیست؟ مگر خودت بارها در تحسین برخی از این امضاء کنندگان ننوشته ای؟

می گویم: «نه. امضاء نمی کردم. چیزی در این میانه وجود دارد که دستم را به امضاء نمی برد».

- پس تو پیرو آن کسی که می گفت «حاضر جانم را بدهم تا دشمنم حرفش را بزند» هم نیستی؟ یعنی تو نیز چندان به آزادی سیاسی اعتقاد نداری که از یک زندانی به بند افتاده بخاطر عقیده حمایت نمی کنی؟

- چرا، چرا، من همه عمر سرکوب اندیشه و قلم و بیان را دیده و شنیده و چشیده و از آن متنفر بوده ام. و البته که آرزو می کنم همه زندانیان سیاسی هر چه زودتر آزاد شوند.

- پس چرا این بیانیه را امضاء نمی کردی؟

- ببین. اگر این بیانیه فقط برای آزادی یک زندانی سیاسی نوشته شده بود حتماً امضایش می کردم.

اما این بیانیه - که خوشبختانه تهیه کنندگانش هرگز به سراغ من نمی آمدند و نمی آیند - ربطی به این موضوع ندارد بلکه، از نظر من، بیشتر یک «عمل سیاسی» است؛ آن هم عملی که نه تنها به آن اعتقاد ندارم بلکه آن را مخالف مواضع سیاسی خودم می دانم.

- دلیل ات چیست؟ چگونه می توانی ثابت کنی که این همه آدم رنگارنگ همگی در جبهه مخالف

مواضع تو قرار دارند؟

- تو به من بگو که چرا امضای بیشتر نزدیک به تمام این خانم ها و آقایان را تا بحال زیر بیانیه ای برای آزادی یک زندانی آشکارا سکولار و انخلال طلب ندیده ای، چه رسد به یک آدم بی خدا یا ضد خدائی که او هم به صرف عقیده اش در زندان است؟

- ممکن است درست بگوئی. من اطلاعی در این زمینه ندارم اما، خوب، تو چرا بیانیه ای برای

خواستاری آزادی آنهایی که در نظر داری تهیه نمی کنی و از این خانم ها و آقایان نمی خواهی که زیرش را امضاء کنند؟

- من اتفاقاً بارها از این نامه ها برای آدم های مختلف و از طبف های مختلف تهیه یا امضا کرده ام. اما، در عین حال، معتقدم که زندان سیاسی تنها روزی وجود نخواهد داشت که این حکومت جای خود را به حکومتی سکولار، ملی و مبتنی بر اعلامیه جهانی حقوق بشر داده باشد. و به همین دلیل هم هست که همه ی سعی خودم را روی مساله سکولاریسم گذاشته ام. اما در اینجا مسئله اصلاً به خواستاری آزادی یک زندانی سیاسی بر نمی گردد و، بنظر من، قصد تهیه کنندگان این نامه نیز، بیش از آنکه تلاش برای آزادی دکتر یزدی باشد، دست زدن به انجام یک عمل سیاسی است که من موافق آن نیستم.

- به کدام عمل سیاسی اشاره می کنی؟

- مثلاً اینکه بیانیه، جدا از خواستاری آزادی مردی که به جرمی سیاسی (اگر اساساً چنین جرمی وجود داشته باشد) به زندان افتاده است، و فراتر از یک اقدام حقوق بشریِ منتزع از پیشینه سیاسی این مرد، به تبرئه این پیشینه هم پرداخته است. اگر این نامه اعتراض به دستگیری غیرقانونی شخصی به لحاظ عقاید سیاسی اش بود (هرچند که انتخاب این یک تن و بی اعتنائی به زندانیان سیاسی دیگر جای اما و چرا داشت) راحت تر می شد با آن روبرو شد. اما نامه، علاوه بر این اعتراض، نکات دیگری را هم می گوید که ربطی به خواستاری آزادی یک زندانی سیاسی ندارد. یعنی، بیانیه نمی گوید که آدم معینی که به جرم عقیده سیاسی اش زندانی شده باید آزاد شود بلکه، در واقع، نامه چنان تنظیم شده است که هر کس این بیانیه را امضاء کند، آشکارا پذیرفته و اعلام داشته است که... اصلاً بگذار از روی خود متن بخوانم: «بیش از یک ماه و نیم از بازداشت غیرقانونی و سرکوب گرانه ابراهیم یزدی، مبارز پرسابقه ی ملی- مذهبی و دبیرکل نهضت آزادی ایران می گذرد... او پیوسته برای رفع استبداد و انسداد از عرصه ی سیاسی و اجتماعی و بسط آزادی های سیاسی و مدنی برای جامعه ی ایران تلاش کرده و در این راه به قانونمندی و مشی اصلاحی و مسالمت آمیز پایبند بوده است». حال به من بگو که آیا، بنظر تو، این یک متن اعتراضیه و مطالباتی است یا یک دفاعیه ی زیرکانه؟ من چگونه می توانم زیر نامه ای را امضاء کنم که اعلام می دارد شخصی به نام دکتر ابراهیم یزدی «پیوسته برای رفع استبداد و انسداد عرصه سیاسی و اجتماعی و بسط آزادی های سیاسی و مدنی تلاش کرده است»؟

- یعنی امتناع تو به نظراتی پیرامون شخصیت سیاسی دکتر یزدی مربوط می شود که این همه آدم

آن را قبول دارند؟

- من قصدم اهانت به این انسان ها، که برخی شان را می شناسم و به شرافت شان اعتقاد دارم، نیست. از آنها ایراد هم نمی گیرم. اما عقایدی را که آنها زیرش امضاء گذاشته اند قبول ندارم و درست، بر عکس آنها، اعتقاد دارم که دکتر ابراهیم یزدی یکی از ویران کنندگان کشورم و بر باد دهندگان ثروت و آبروی آن در سطح جهانی بوده است؛ و یقین دارم که اگر روزی ورق برگردد و یک حکومت ملی (همانکه مورد آرزوی بسیاری از این امضاء کنندگان هم هست) در کشورمان مستقر شود، دکتر یزدی یکی از کسانی است که باید به ملت ایران پاسخگو باشد.

- و در آن زمان او یک «زندانی سیاسی» نخواهد بود؟

- بهیچ وجه. البته اگر پس از این حکومت استبدادی دارای حکومتی ملی و مبتنی بر اعلامیهء حقوق بشر باشیم. در یک حکومت ملی کسی بجرم داشتن عقیده و مذهب و مشرب، یا تشکیل حزب سیاسی، دستگیر نمی شود. اما در هر قانون اساسی ملی هم مواردی که جرم و جنایت علیه یک ملت محسوب می شوند وجود دارند و با نگاهی گذرا به آنچه دکتر یزدی با ملت ایران کرده است کمتر کسی را می توان همچون او مصداق آن موارد دانست.

- یعنی تو بخود حق می دهی که از هم اکنون دکتر یزدی را محاکمه و محکوم کنی؟
- بین رفیق! زرنگی نکن. من دارم توضیح می دهم که به شخصه در مورد دکتر یزدی چگونه می اندیشم و چه وضعیتی را برای او در یک حکومت ملی پیش بینی می کنم. و اینها همه فقط برای این توضیح است که چرا من چنان نامه ای را امضاء نمی کردم.
- بهر حال معنای حرفت این است که اگر - بگیریم در عالمی مفروض - قدرتی داشتی و دستت به آدم هائی چون او می رسید حساب شان را می رسیدی؟

- من، با خوش بینی، از عبارت «حساب شان را می رسیدی» همان معنای ادبی «حسابرسی» را می گیرم. توجه کن که حسابرسی کار دستگاه قضائیه یک حکومت ملی است. محاکمه کردن و حکم صادر کردن هم بهمعنای این. لذا، من با قرار گرفتن در هیچ قدرت مفروضی نمی توانم کسی را محاکمه کنم. من حداکثر می توانم بعنوان یک شهروند کشورم از شهروندی دیگر شاکی شوم. می توانم وکیل بگیرم و بروم دادگستری و بگویم من از آقای دکتر ابراهیم یزدی شاکی ام. و در شکثائیه ام نیز خواهم گفت چرا. مختصر بگویم؛ زیرا این آقا از روزی که یکباره خوابنا شده و از آمریکا به کویت پرواز کرده و آقای خمینی را در مرز کویت تحویل گرفته و به پاریس برده، تا روزی که بعنوان عضو شورای انقلاب اسلامی با «امام» اش به تهران آمده، و تا شب انقلاب که افسران ارتش را (به خائن بودن یا نبودن شان کاری ندارم) جلوی دوربین تلویزیون سین جیم کرده و افکار عمومی را برای اعدام بی محاکمهء واقعی آنها بر پشت بام مدرسهء علوی آماده ساخته است، و... اجازه بده این فهرست شرم آور را ادامه ندهم... از کسانی است که، پس از ملاخور شدن انقلاب مردم ایران، در استقرار حکومت اسلامی ولی فقیه نقش کلیدی داشته است، و هرگز هم از آنچه انجام داده اظهار پشیمانی نکرده و حداکثر تلاش اش هم همیشه اصلاح و حفظ همین حکومت مذهبی بوده است. خود نامه هم بر این نکتهء آخر تأکید دارد؛ آنجا که می گوید او همواره «به قانونمندی و مشی اصلاحی و مسالمت آمیز پایبند بوده است». یعنی بهر حال - از آن سابقه هم که بگذریم - تا همین امروز معتقد به قانون اساسی حکومت اسلامی و فعالیت سیاسی «اصلاحی» بوده است و تو می دانی که اصلاحات در صورتی تحقق پذیر است که اصل ساختمان دست نخورده باقی بماند. اساساً «نهضت آزادی»، که او دبیرکل آن است، در پیروزی خمینی و تحویل گرفتن دیوانسالاری دولت و تحویل آن به آخوندها نقش اساسی داشته است. من می توانم بعنوان یک شهروند، که مجبور به گریز از کشورش شده و جوانی اش در غربت سوخته و آرزوهایش همه بر باد رفته اند، از تک تک دست اندر کاران استقرار حکومت اسلامی شاکی باشم. این حق من است. اما تو یقه مرا گرفته ای که چرا زیر بیانیه ای را امضاء نمی کنم که آقای دکتر یزدی را یک «مبارز پر سابقهء ملی - مذهبی

که پیوسته برای رفع استبداد و انسداد عرصه سیاسی و اجتماعی و بسط آزادی های سیاسی و مدنی تلاش کرده است» معرفی می کند؟ دستم بریده باد اگر من پای چنین اظهار نظری امضاء بگذارم.

- و فکر نمی کنی که اینگونه قضاوت در مورد دکتر یزدی حاوی قضاوت مشابهی درباره امضاء کنندگان نامه هم می شود، هرچند که می گوئی قصد اهانت و گله نداری؟

- من اعتقاد دارم که بسیاری از آنها، که به شخصه می شناسم شان، بی توجه به این دقایق چنین نامه ای را امضاء کرده اند. شاید از روی دلسوزی برای پیرمردی در آستانه مرگ. بسیاری شان هم البته هنوز به انقلاب اسلامی و حکومت برآمده از آن اعتقاد دارند و فقط می اندیشند که حاکمان فعلی بد عمل کرده اند و رستگاری همچنان در ساختار همین حکومت اسلامی و با رهبری آدم هائی مثل دکتر یزدی ممکن است.

- اما در میان امضاء کنندگان بسیاری از چهره های چپ - که علی القاعده نمی توانند خواستار حکومت اسلامی باشند - هم وجود دارند.

- از ابتدای بقدرت رسیدن اسلامیت ها در ایران همیشه اینگونه بوده است و دیده ایم که برخی از طیف های چپ ما، تحت عنوان مبارزه با امپریالیسم، با راست ترین و جنایتکارترین جناح های اسلامی ائتلاف کرده اند. روزگاری می شد فکر کرد که این ائتلاف یک تاکتیک است و این گروه از چپ ها مترصد فرصت هستند تا حکومت را از دست مذهبی ها بیرون بکشند (تا، لابد، برنامه های خانمان برانداز خودشان را اجرا کنند). اما اکنون، با گذشت سی و دو سال، بر همه، و نیز بر خود آنها، ثابت شده است که چنین امکانی برای شان وجود ندارد. اما آنها، غوطه ور در اندیشه های ضد امپریالیستی (به سرکردگی امریکای جهانخوا) حکومت اسلامی را - در روایت رحمانی آقای دکتر یزدی و حجة الاسلام کدیور - بهترین وسیله برای بیرون راندن امپریالیسم غرب از ایران می دانند و لذا، اغلب به چرخ پنجم اصلاح طلبان مذهبی تبدیل می شوند.

- اما در این مورد چه می گوئی که دکتر یزدی را بیشتر دارای تمایلات غربی و آمریکائی می دانند، اگر نخواهیم به احتمال وجود روابط عمیق تر او با سازمان های مخفی غرب اشاره کنیم؟

- بله. اعجاب قضیه هم در همین جا است. دوستان ضد امپریالیست ما در بین پیغمبران جرجیس را انتخاب کرده اند.

- و این آن روایت سیاسی است که تو از دل این بیانیه بیرون می کشی؟

- ببین. من حتی تفصیلی از آن روایت را بازگو نکرده ام و فقط توضیح داده ام که این بیانیه سندی برای خواستاری آزادی یک زندانی سیاسی نیست بلکه مانوری است برای عادی سازی برخی اشتباهات سیاسی (به زعم گروهی از امضاء کنندگان) و برخی خیانت ها علیه منافع ملت ایران (به زعم گروهی دیگر). بهر حال این یک واقعیت است که اگر بتوانیم دکتر یزدی را به «مبارز»ی تبدیل کنیم که «پیوسته برای رفع استبداد و انسداد عرصه سیاسی و اجتماعی و بسط آزادی های سیاسی و مدنی تلاش کرده است» آنگاه بسیاری از سازندگان بنای ظلم و جور حکومت اسلامی هم از زیر ضربه خارج می شوند و بزودی خواهند توانست، بعنوان قهرمانان ملی، از ملت ایران طلبکار هم بشوند.

- و تو بین این همه چهره رنگارنگ نزدیکی هائی می بینی که فراتر از دفاع از حقوق یک زندانی سیاسی است؟

- بین، حتی اگر اغراض سیاسی را کنار بگذاریم، باید بپذیریم که این متن یک سند مهم تاریخی است که پیوندهای منسجم و شاید ایدئولوژیکِ سیاسی سازمان ها و شخصیت هائی از اپوزیسیون کشورمان را آشکار می سازد و نشان می دهد که چگونه یک تور نامرئی آنها را بهم متصل ساخته و زمینه را برای عمل مشترک شان، در هر زمان که ضرورت ایجاب کند، فراهم می آورد.

- اما تو مگر خودت از مبلغان ضرورت اتحاد نیروها برای ساختن یک آلترناتیو در برابر حکومت اسلامی نیستی؟ بهر حال اینها سازمان ها و شخصیت های سیاسی ما هستند که، بقول تو، زیر چتر این بیانیه بهم گره خورده اند؛ آنگونه که حتی گروه های متضادی که در داخل جبهه ملی قبلاً یکدیگر را به خیانت متهم کرده اند، در دفاع از پیشینه مبارزاتی دکتر یزدی، متفق القول شده اند. آیا یک اپوزیسیون متحد می تواند بدون وجود اینهمه آدم سیاسی بوجود آید؟

- پاسخ صریحی برایت ندارم. اما خوش بینی مزم نمی تواند مانع از آن شود که اتحاد این گروه ها را با گروه سکولارهای انحلال طلب و آلترناتیو ساز - که خود را به آن پیوند زده ام - امری ناممکن بدانم. من اعتقاد دارم که، از بدو انقلاب تا به امروز، همواره بازی سیاسی در حکومت اسلامی بین گروه بنیادگرایان (که خود سخت رنگارنگ اند) و اصلاح طلبان (که رنگارنگی شگرف شان را در جمع امضاء کنندگان همین نامه نیز می توان دید) جریان داشته است و اکنون نیز اصلاح طلبان (یعنی خواستاران ایجاد یک حکومت اسلامی تعدیل شده و مخالف با انحلال کلی آن) خود را تنها بدیل حاکمان فعلی می بینند و نشان می دهند و مدعی اش هستند. در نتیجه، در جریان رویارویی با گروه سکولارهای انحلال طلب و آلترناتیو ساز، که اکنون در سپهر سیاسی ایران یک «نیروی سوم» محسوب می شوند، فکر می کنم ائتلاف بین سکولارها و اصلاح طلبان چندان ممکن نیست. به همین دلیل هم هست که من در این جمع امضاء کنندگان وجود کسانی را که مجدانه علیه سکولاریسم عمل می کنند، سخن می گویند و می نویسند عجیب نمی دانم اما حضور کسانی که خود را صریحاً سکولار می دانند و ادعا می کنند که از اصلاح طلبی دل کنده اند برایم جای شگفتی دارد.

- و آنها هم بی توجه به محتوای نامه و از سر دلسوزی آن را امضاء کرده اند؟

- شاید بهتر باشد عمل اینگونه شخصیت ها را به پای «مصلحت اندیشی سیاسی» شان بگذاریم آن هم در معنای ایرانی آن. چرا که در سپهر سیاسی ایران ما «مصلحت اندیشی» اغلب زمینه ساز این امکان است که، اگر لازم شد، بتوان از سر «اصول» هم گذشت، حتی اگر آنها را در ده ها سند و اعلامیه اعلام داشته باشیم، آنگونه که بر سنگ حک شده باشند. در این ذهنیت بین «اصول» و «مصلحت» می توان پل زد یا اولی را بخاطر دومی نادیده گرفت. و البته این می تواند به معنای سقوط اخلاقیات سیاسی هم تعبیر شود.

- و تو آیا جرأت این را داری که نظرات را همینگونه که با من در میان نهاده ای در نوشته ای بیاوری؟ و اگر چنین نکنی آیا تو نیز دچار نوع دیگری از مصلحت بینی نشده ای؟

می گویم: «بینیم چه می شود. شاید نوشتنم، شاید هم نه».

دلم می خواهد این را هم به او بگویم که «اگر این نامه "فقط" حائی خواستاری آزادی همه زندانیان سیاسی بود (که البته در جایی از آن هست) و از میان آنها فقط یک اسم را بر نمی گزید، یا فهرستی از نام ها را ارائه می داد، می شد آن را امضاء کرد. اما این نامه فقط یک نام را برگزیده اما نه برای دفاع از حقوق

مدنی او بلکه برای پاکشوئی پرونده ای که سی و دو سال است همه از آن خبر دارند». ولی سکوت می کنم و می بینم که رفیق من چندان از سخنانم قانع نشده است. آهی می کشد، سر پائین می اندازد و با دگمه های کت اش بازی می کند. شاید از من بدش آمده باشد. اما چه کنم که او خود دست در لانه زنبور کرده است و آبهای راکد اندیشه هائی به کلام در نیامده را با پاره سنگ پرسشی برآشفته است.

وقتی بدرود می گوید و دور می شود از خود می پرسم: آیا باید لعنت اش کنم و یا از او متشکر باشم؟ و زمزمه ای در ذهنم می پیچد که: «جمعه خواهد آمد و پاسخ این پرسش ات را بزودی خواهی دانست!»

یادآوری ها:

1. عباس امیرانتظام، محمد ارسبی، جمشید اسدی، هوشنگ اسدی، علی افشاری، علی اکرمی، بابک امیر خسروی، نوشابه امیری، عبدالعلی بازرگان، مهران براتی، محمد برقعی، شهلا بهاردوست، مسعود بهنود، بهروز بیات، منصور بیات زاده، نیره توحیدی، مجید تولایی، مهدی خان بابا تهرانی، رامین جهاننگلو، علی اصغر حاج سید جواد، فاطمه حقیقت جو، بیژن حکمت، محسن حیدریان، بهروز خلیق، حمید دباشی، شیرین دقیق، فریا داودی مهاجر، حسین زاهدی، کورش زعیم، حمید سالک، عبدالکریم سروش، داریوش سلطانی، محمد سهیمی، علی شاکری، سعید شروینی، حسن شریعتمداری، احمد صدری، محمود صدری، شیرین عبادی، اکبر عطری، کاظم علمداری، مسیح علی نژاد، نورالدین غروی، رضا فانی یزدی، مهدی فتاپور، مسعود فتحی، نهضت فرنودی، منصور فرهنگ، فرشته قاضی، محسن قائم مقام، محسن کدیور، علی کشتگر، عبدالکریم لاهیجی، ملیحه محمدی، علی مزروعی، مهران مصطفوی، مهدی ممکن، علی اکبر مهدی، علی اکبر موسوی خوینی، غفور میرزایی، سید ابراهیم نبوی، فرخ نگهدار، مهدی نوربخش، حسن یوسفی اشکوری، سید قدرت الله اتابک، کوروش استکی، امیر اعتدالی، سعیده افروخته، محمد اقتداری، مرتضی اصلاحچی، اصغراکبری، جواد اکبرین، بهرام امامی، کامران امیری، فریا امینی، مهدی امینی، پرستوانتصاری، مسعود آذری، آینده آزاد، فرزانه بذر پور، سعید بهبهانی، حمید بهشتی، مهدی بیقادی، کتایون پزشکی، احمد پورمندی، علی پورنقوی، بیژن پیرزاده، محمد ترابی، محسن تلقی زاده، شهرام تهرانی، محمد تهوری، صدیق احمد توحیدی، کیانوش توکلی، مژگان ثروتی، ایلینا جزایری، حسن جعفری، رضا جوشنی، رضا چرندابی، فرید حائری نژاد، رضا حاجی، علیرضا حقیقی، حمید حمیدی، اسماعیل ختائی، اشکان ذهابیان، فرحروز رنجبر، مهدی رجبی، محمد رهبر، فرهاد روحی، حمید زنگنه، حسن زهتاب، ارسلان زیازی، سپامک سلطانی، نیلوفر شمیرانی، محمد شوری، حمید شیرازی، محمد صابر، سیاوش صفاری، سجاد ضرغام، حمید رضا ظریفی، فروزان عاملی، فرزانه عطیمی، رضا عمادی، فرهاد فرجاد، خیر الله فرخی، آراز فنی، فیروزه فولادی، شهاب فیضی، کبری قاسمی، کامبیز قائم مقام، پدی قریانی، رضا قریشی، مصطفی قهرمانی، عزیز کرملو، حسن کلانتری، عیدی کلانتری، حسین کمالی، بیتا کیان، کیا کیانی، جلال کیایی، مزدک لیما کشی، علی محجوبی، محمد حسن محمدی اردهالی، علی مختاری، منصور معدل، محسن مسرت، مهرداد مشایخی، حسین مقدم، مرتضی ملک محمدی، حسین منتظر حقیقی، جعفر منظم، مهران میرفخرائی، سراج میردامادی، محمود میرزاوند، پویان میرفخرابی، حسن نایب هاشم، بورگان نظامی فرج آباد، نقی نقاشیان، داود نوائیان، شاهین نور بخش، احمد نوری، ن. نورزاده، احمد هادوی، مهدی هاشمی، نادر هاشمی، عبدالحسین هراتی، عطا هودشتیان، محمد یوسف زاده.

2. <http://mizankhabar.net/index.php/2010-01-09-16-05-16/1969-1389-09-03-17-50-04.html>

با ارسال ای - میل خود به این آدرس می توانید مقالات نوری علا را هر هفته مستقیماً دریافت کنید:

NewSecularism@gmail.com